

A Critical Reflection on the Modern State Pahlavi I with an Emphasis on the Characteristics of a Fragile State

Seyed Morteza Hafezi*

Mohadeseh Jazaei**

Abstract

The state as the most important political institution is a modern phenomenon whose critical reflection on how it is formed and functions can reveal many facts about a political system. Due to the importance of the state, many theories have been developed about it, of which the “fragile state” is just one. A weak and fragile state is a relatively comprehensive theory that examines the state, stability, and the realization of the existential goals of a state by examining several indicators. A fragile state is a state that lacks the capacity to control and influence society, regulate social relations, and authoritatively allocate resources. The fragility indicators of the state are a suitable criterion and platform by which one can speak of the success or failure of societies in modern state-building. Accordingly, this study is based on the question of the fragility of the modern democratic state in Iran during the first Pahlavi era. It seems; The process of modern state-building that Reza Shah was considered the founder of; He was not very faithful to the characteristics of a modern democratic state; Because this process took place in this period, it was authoritarian and Reza Shah could not create the necessary logical balance between the different areas of state building. Building a kingdom based on traditional thought was at odds with his efforts to overthrow modern society; A contradiction that had

* PhD student in Political Science, Ferdowsi university, Mashhad, Iran (Corresponding Author),
m.hafezi@mail.um.ac.ir

**Ph.D. in Political Science, Ferdowsi University, Mashhad, m_ja663@mail.um.ac.ir

Date received: 2021/06/15, Date of acceptance: 2021/09/14



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

been the twin of this dynasty until the end of Pahlavi's life. In this article, in seeking the reasons for Reza Shah's failure in the project of modern democratic state-building, the theoretical framework of the fragile state of "Carmen and Sami" is emphasized; It addresses the fragility that has its roots in major crises within society, as well as in the functioning of the political system. The theoretical foundation of this paper is based on the fragile state theory and the comparative historical method in the sociological-historical approach.

Keywords: Reza Shah, Modern Democratic State, Fragile State, Carmen and Sami Indices.

تأملی انتقادی بر دولت مدرن پهلوی اول براساس شاخص‌های دولت‌شکننده

سیدمرتضی حافظی*

محدّثه جزایی**

چکیده

دولت به‌عنوان مهم‌ترین نهاد سیاسی پدیده‌ای مدرن است که تأملی انتقادی پیرامون نحوه شکل‌گیری و عملکرد آن می‌تواند واقعیت‌های زیادی را درباره یک نظام سیاسی آشکار کند. نظر به اهمیت دولت، نظریه‌های زیادی درباره آن ساخته و پرداخته شده است که «دولت‌شکننده» تنها یکی از آنهاست. دولت ضعیف، شکننده، یا وامانده به دولتی می‌گویند که از ظرفیت لازم برای کنترل و نفوذ در جامعه، تنظیم روابط اجتماعی، و تخصیص مقتدرانه منابع ناتوان است. شاخص‌های شکنندگی دولت معیار و شاوول مناسبی هستند که به‌وسیله آنها می‌توان از کام‌یابی یا ناکامی جوامع در دولت‌سازی مدرن سخن گفت. بر همین اساس، این پژوهش بر پرسش از شکنندگی دولت مدرن دموکراتیک در ایران دوران رضاشاه ساخت‌گرفته است. به‌نظر می‌رسد فرایند دولت‌سازی مدرنی که رضاشاه مؤسس آن به‌شمار می‌رفت، چندان به شاخص‌های دولت مدرن دموکراتیک وفادار نبود، چراکه این فرایند در این دوره آمرانه صورت گرفت و رضاشاه نتوانست توازن منطقی لازم میان حوزه‌های مختلف ساخته‌شدن دولت پدید آورد. بر ساختن پادشاهی مبتنی بر اندیشه سستی با تلاش‌های او برای درانداختن جامعه‌ای مدرن در تضاد بود؛ تضادی که تا پایان دوران سلطنت پهلوی هم‌زاد این

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گرایش مسائل ایران، دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)،

m.hafezi@mail.um.ac.ir

** دکترای تخصصی علوم سیاسی، گرایش اندیشه سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد،

m_ja663@mail.um.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۱۴



سلسله شده بود. در این نوشتار، در پی جویی دلایل ناکامی رضاشاه در پروژه دولت‌سازی مدرن دموکراتیک بر چهارچوب نظری دولت‌شکننده «کارمن و سامی» تأکید می‌شود که به‌نظر می‌رسد ریشه در بحران‌های عمده در بطن جامعه و همچنین نحوه عملکرد نظام سیاسی داشت. بنیاد نظری این نوشتار بر نظریه دولت‌شکننده و روش تاریخی تطبیقی در رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی ریخت گرفته است.

کلیدواژه‌ها: رضاشاه، دولت مدرن دموکراتیک، دولت‌شکننده، شاخص‌های کارمن و سامی.

۱. مقدمه

درباره شکل‌گیری و ماهیت دولت مدرن در ایران نظریات زیادی وجود دارد: نظریه «استبداد شرقی»، «دولت وابسته»، «دولت رانتیر»، «دولت مطلقه»، «سلطانیسم» و موارد دیگر. تفوق رویکرد اقتصادی و تأکید بر ماهیت غیردموکراتیک دولت وجه غالب این نظریات در پی جویی فروپاشی و سقوط دولت در ایران خاص دولت مطلقه رضاشاهی است. باین‌همه، به‌نظر می‌رسد نظریه‌ای که کلیت ماهیت دولت در ایران که مبتنی بر درک عمیق‌تر از حاکمیت، دولت، جامعه سیاسی، و جامعه بین‌المللی و جهانی را بررسی کرده باشد هنوز ارائه نشده است. افزون‌براین، فروپاشی سریع دولت در شهریور ۱۳۲۰ پژوهش‌گر را به تردید در صحت نظریات موافق موفقیت دولت‌سازی مدرن دموکراتیک رضاشاه وا می‌دارد. سیاست‌های دولت‌سازی رضاشاه از ابتدا در چنبره‌ای از تناقض‌های اساسی گرفتار آمد. این پارادوکس تداوم سنگ‌بنای کجی بود که در دوره مشروطیت بنیان نهاده شده بود. نظام مشروطیت بدون دست‌یازیدن به بنیان‌های جامعه شبکه‌ای ایرانی و فائق‌آمدن بر تعارض‌های درونی و بیرونی خود نقش خودکامگی شاه را محدود کرد و سنت پادشاهی استبدادی را به پادشاهی مشروطه تغییر داد. این اقدامات میان‌پرده گم‌راه‌کننده‌ای بود که چند سال بعد به قلمرو وهم فرو رفت. اقدامات عملی رضاشاه در ساخت دولت مدرن نیز به همان قاعده منطبق همیشگی ایرانی وارونه طراحی شده بود.

نظر به چنین گرفتاری‌های نظری و منطقی درباره دولت‌سازی مدرن در دوران رضاشاه به‌نظر می‌رسد که نظریه دولت‌شکننده بتواند معیارها و شاخص‌های مناسبی را برای سنجش ناکامی‌ها و کاستی‌های فرایند دولت‌سازی مدرن در این دوران ارائه کند. ویژگی اساسی دولت‌های شکننده ناتوانی ساختاری آن درمقابل یک جامعه پرشکاف دارای پیوندها و تعلقات درونی و شبکه‌های درهم‌تنیده محلی‌گرایانه و ازسوی‌دیگر، نفوذپذیری بالای آن

در برابر مداخله است. فقدان مشروعیت و عمق اجتماعی دولت و ضعف هویت ملی در مقابل تعلقات فروملی و فراملی باعث شکنندگی بالای ساخت دولت- ملت در چنین جوامعی می‌شود. دولت‌های شکننده اغلب در شرایط ضعف ساختارهای حکمرانی در یک محیط تاریخی و جغرافیایی پراکنده، پرشکاف، و مستعد ستیزه عمل می‌کنند که همین خود عاملی برای تضعیف بیش‌تر است. به این علت، تأسیس دولت- ملت به‌عنوان پروژه‌ی اساسی مدرنیاسیون در اکثریت کشورهای خاورمیانه برنامه‌های شکست‌خورده تلقی می‌شود که همواره با چالش نیروهای برآمده از شکاف‌های قبیله‌ای، قومی-زبانی، و مذهبی روبه‌روست (Tibi 1990: 127-128)، اما این به‌معنای انکار دست‌آمدهای مشروطیت و طرح‌های مدرنیاسیونی در این دوران نیست، بلکه با استفاده از روش مقایسه تلاش شده است تا به کاستی‌های این روند نیز توجه شود. جامعه‌شناسی تاریخی با روش تطبیقی- تاریخی می‌تواند نظریه را در موارد خاص به‌کار بندد تا کارآیی آن را نشان دهد و فرایند اجتماعی را در بسترهای فرهنگی یا تاریخی متفاوت مقایسه کند؛ چه‌بسا برای بازتفسیر داده‌ها یا به‌چالش کشیدن تبیین‌های موجود یا قدیمی به‌کار برده شود (Mahoney and Rueshemeyer 2003: 5). دولت رضاشاه با استفاده از تمرکز قدرت نهاد‌های استبدادی را در اختیار داشت، اما واقعیت این است که ضعف در شاخص‌های دولت‌سازی مدرن مانع از این شده بود که نهاد دولت در ایران بر ساختار جامعه ایرانی استوار شود و نه به‌عنوان نهادی وابسته به شاه، بلکه بر محور «مصلحت عمومی» ساخت یابد. بر همین اساس، فقدان و ضعف ویژگی‌های اساسی دولت مدرن از طریق معیارهای چهارگانه کارمن و سامی در ذیل نظریه دولت شکننده موردتوجه قرار گرفته و کندوکاو در مبانی دولت‌سازی مدرن دموکراتیک را مطمح نظر قرار داده است.

۲. تمهیدات نظری؛ دولت مدرن و شکنندگی‌های آن

دولت مدرن به دلایل مختلف اعم از ایجاد وحدت ملی، هویت ملی، و تسریع روند توسعه اقتصادی منابع اجبارآمیز و غیراجبارآمیز قدرت را در دست خود متمرکز و در فرایند نوسازی، رشد، توسعه، و سرمایه‌داری نقش اساسی را ایفا می‌کند. باید اذعان داشت که تغییر و تحولات عصر مشروطه از دو جهت زمینه‌ساز شکل‌گیری برخی از شاخص‌های دولت مدرن شد: نخست از حیث تضعیف پایه‌های مشروعیت سنتی دولت قاجار، دوم از حیث تأثیرگذار شدن طبقات اجتماعی در تعیین ساخت دولت (افضلی ۱۳۹۵: ۱۵۲)، اما

انقلاب مشروطه نیز انقلاب بنیان‌افکنی نبود و از درون آن هیچ گروه نوساز عمده‌ای پدید نیامد که رهبری یک انقلاب دموکراتیک را برعهده بگیرد. بنابراین، نتوانست بر تعارض‌های درونی و بیرونی خود فائق آید و حاملان اجتماعی آن قدرت‌مند نبود. به‌ناچار، هم‌چون دیگر وهله‌های تاریخی پس از یک دوره هرج‌ومرج، روح جامعه ایرانی به جست‌وجوی «امنیت» رفت (نجف‌زاده ۱۳۹۷: ۲۶۸) و موجبات استقرار دیکتاتوری رضاشاه در قالب نخستین دولت مدرن ایران فراهم آمد. به‌تعبیر دیگر، اوضاع نابه‌سامان، از هم‌گسیختگی، و هرج‌ومرج پدیدآمده پس از انقلاب مشروطه صحنه را برای افول رهایی‌بخش مدرنیست و پیروزی وجوه اثبات‌گرایی آن فراهم آورد (وحدت ۱۳۸۵: ۱۲۵). لذا تشکیل دولت مدرن و پیش‌برد فرایند آن در دوره رضاشاه آغاز شد. در این دوره همه حوزه‌های زندگی اجتماعی به‌طور سلسله‌مراتبی پیرامون محور قدرت سیاسی (سلطنت) متمرکز بود (غنی‌نژاد ۱۳۸۹: ۳۸). بی‌شک، رضاشاه در ایجاد ترتیبات مدرن موفق عمل کرد، اما در همه وهله‌هایی که دولت مدرن شکل می‌گیرد، روند پیاده‌سازی مبانی دولت مدرن به‌آسانی طی نمی‌شود. هنگامی که این فرایند به‌گونه‌ای موفقیت‌آمیز طی نشود، درازمدت شاخص‌های شکنندگی دولت خود را نشان می‌دهد.

دولت شکننده را می‌توان براساس نابودی عملکردهای حکومت تعریف کرد (Potter 2004: 3). از این منظر، شکننده‌شدن دولت به‌معنای این است که نهاد رسمی دولت جایگاه و مفیدبودن خود را به‌عنوان مرکز تخصیص منابع، ثروت، و اعمال قدرت مشروع از دست بدهد. دولت‌های شکننده توان‌مندی‌های سازمانی لازم را برای تأمین نیازهای مادی و معنوی شهروندان کسب نکرده‌اند و به‌دلیل این ناتوانی‌ها و برخی عوامل دیگر، مشروعیت لازم را برای نمایندگی مردمشان ندارند. هنگامی که رقبای سیاسی در جامعه‌ای توان جلب نظر مردم و در نتیجه به‌دست‌گرفتن همه ارکان قدرت را از طریق انتخابات یا سایر سازوکارها ندارند، دولت شکننده در جامعه نمود و ظهور می‌یابد. نهادهای دولتی از هم می‌پاشند و مردم مرکزی برای ابراز وفاداری، ارائه خدمات، و تولید و توزیع ثروت و قدرت نمی‌یابند و این دولت‌ها با مشکلات داخلی جدی روبه‌رو هستند که انسجام آن‌ها را تهدید می‌کند (Olson 1993: 120). به‌دیگرسخن، دولت ضعیف و شکننده ظرفیت لازم را برای کنترل و نفوذ در جامعه، تنظیم روابط اجتماعی، استخراج منابع انسانی و مادی و نمادین، و تخصیص مقتدرانه منابع ندارد و از برقراری نظم و اعمال اقتدار در جامعه ناتوان است. درواقع، دولت شکننده به یک وضعیت نسبتاً پایدار و ساختاری اشاره دارد. در چنین

شرایطی است که مردم قربانی وضعیت ناهنجار سیاسی در جامعه و ناکارآمدی دولت در انجام وظایف خود می‌شوند (Collier et al. 2003: 73).

برای بررسی وضعیت شکنندگی از شاخص‌های کارمن و سامی بهره گرفته شده است. این یکی از معتبرترین شاخص‌های دولت شکننده در کنار شاخص‌های بنیاد صلح است که مورد توجه پژوهش‌گران قرار گرفته است. در هر تعریف از مفهوم دولت شکننده بر یکی از ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی تأکید می‌شود. در تعریف دولت شکننده از منظر این پژوهش‌گران، محیط سیاسی- اجتماعی ضعیف در شکل‌گیری دولت ضعیف نقش به‌سزایی دارد؛ جوامعی که در آن‌ها مشارکت اجتماعی و سیاسی یک چالش طولانی‌مدت به‌شمار می‌رود. به‌باور این افراد، شکنندگی معیاری است که نحوه عملکرد و ظرفیت‌های واقعی دولت‌ها را، با تصویر ایدئالی که آن‌ها از خود ارائه می‌کنند، موردسنجش قرار می‌دهد. درحقیقت، شکنندگی اصطلاحی نسبتاً عمومی است که درمقابل دولت قوی قرار می‌گیرد (Carment and Yiagadeesen 2012). براساس این تعریف، همه دولت‌ها میزانی از شکنندگی را در درون خود نهفته دارند که به شرایط اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی آن‌ها متغیر و وابسته است. در این تحلیل، دولت واحد اصلی تجزیه و تحلیل است و برای عملکرد صحیح باید سه ویژگی اساسی اقتدار، مشروعیت، و ظرفیت (Tikuisis and Carment 2017) را به‌نمایش بگذارد. بر این اساس، نه‌تنها موارد ناپایدارکننده، بلکه اموری که ظرفیت ایجادکننده ناپایداری دارند، باید موردتوجه قرار داد. در جدول ۱ شمایی کلی از شاخص‌های شکنندگی دولت را می‌توان مشاهده کرد.

جدول ۱. شاخص‌های شکنندگی دولت

	<ul style="list-style-type: none"> • امنیت • میزان شیوع جرم 	اقتدار
	<ul style="list-style-type: none"> • ساخت حکومت • وضعیت رسانه و اپوزیسیون 	مشروعیت
	<ul style="list-style-type: none"> • اقتصاد و زیرساخت‌های اقتصادی • فرهنگ و نهادهای فرهنگی 	ظرفیت

۳. یافته‌های پژوهش

پی‌ریزی ساخت دولت مدرن بر مبنای تمرکز تمام قوا در دستان شاه از همان ابتدا در چنبره‌ای از تضادهای اساسی گرفتار آمد. میل به ثبات و امنیت لاجرم باید آزادی را فدا می‌کرد. با وجود این، این احساس تاریخی هنوز وجود داشت که حکومت رضاشاه در قدوقامت دولتی بناپارتنی نمایان شود و راه را برای عبور جامعه ایرانی از استبداد به سمت و سوی دموکراسی باز کند؛ امری که رخ نداد (نجف‌زاده ۱۳۹۷: ۲۷۴). در چرایی عدم موفقیت رضاشاه در برساختن دولت مدرن دموکراتیک خواهیم دید که گذر از روایت تاریخ‌زده به اجرای سیاسی به جهشی در تاریکی می‌مانست، چراکه سیاست‌های رضاشاه در اجرا غالباً پرهزینه از کار درآمدند و موضوعیتی در برنامه‌های تجددخواهانه وی نیافتند. در ادامه و با کندوکاو در داده‌های موجود بر اساس شاخص‌های شکنندگی دولت در ابعاد اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی به میزان ضعف، فترت، و واماندگی دولت مدرن دموکراتیک در دوره رضاشاه خواهیم پرداخت.

۱.۳ شکنندگی دولت رضاشاه در سطح اجتماعی

شکننده شدن دولت به معنای این است که نهادهای رسمی دولت جایگاه و کارآمدی خود را به عنوان مرکز تخصیص منابع و اعمال قدرت مشروع از دست می‌دهند؛ یعنی مرجع اعمال زور مشروع از بین می‌رود. بهره‌گیری از قدرت و زور برای وادارساختن طرف‌های مقابل به تمکین تشدید می‌شود و گروه‌های مسلح در جامعه گسترش می‌یابند. حکومتی که امنیت و بقای آن با امنیت مردم در تضاد باشد، نمی‌تواند کارکرد امنیتی خویش را به نحو مطلوب ایفا کند. مجموع این عوامل موجب شد که رژیم رضاشاه کم‌ترین مشروعیتی در بین مردم کسب نکند و همین نبود مشروعیت عمیق در نظام پهلوی موجب اتکای کامل وی به نیروی نظامی شد. قدرت مطلقه حکومت، افزون‌بر مال و جان، اعتقادات، ارزش‌های عمومی، و هویت جامعه را تهدید می‌کرد. هنگامی که قدرت مطلق حاکمیت حوزه گسترده هویت عمومی جامعه را تهدید می‌کرد، در واقع امنیت اجتماعی را در معرض انهدام قرار می‌داد. توجه به این نکته حائز اهمیت فراوان است که پروژه مسلط هویت‌سازی، در طول دوره مورد نظر، همواره با هماوردهایی جدی روبه‌رو بوده است و تا پایان این دوره نیز نتوانست بر آن‌ها غلبه تام و تمامی بیابد (علی‌اکبری ۱۳۹۳: ۲۹۰). در چنین شرایطی است

که مردم قربانی وضعیت ناهنجار سیاسی در جامعه و ناکارآمدی دولت در انجام وظایف خود می‌شوند. کشمکش‌های خشونت‌آمیز و سازمان‌یافته امنیت افراد را به‌خطر می‌اندازد (Collier et al. 2003: 73) و چنین عواملی خود مانع مهمی در ایجاد یک دولت مدرن است.

در تبیین این وضعیت در دوره رضاشاه باید خاطر نشان ساخت که رضاشاه با دادن این امتیازات ویژه به نظامیان آن‌ها را به بازوهای اعمال قدرت خود تبدیل کرد و از طریق آن‌ها به سرکوب سیاسی و اجتماعی گسترده‌ای دست زد و یک دولت فردی کاملاً متمرکز به‌وجود آورد که به‌شدت برضد امنیت عمومی عمل می‌کرد. درطول سلطنت شانزده‌ساله رضاشاه پلیس و سازمان‌های اطلاعاتی امنیتی مخوف او در نقص صریح حقوق فردی-اجتماعی اقشار و گروه‌های مختلف مردم کشور گام‌های استواری برداشتند و موجبات دست‌گیری، بازداشت، شکنجه، و قتل ده‌ها تن از ایرانیان را فراهم آوردند. از همان آغاز کل ترکیب و بافت ارتش جدید حول محور وجود شخص رضاخان متمرکز شده بود (کرونین ۱۳۸۳: ۷۲). هم‌چنین، ارتش با فضای ترس‌آلود حکومت استبدادی عجین شده بود. این محیط حاصل طرز کار خود شاه بود که درون ارتش به‌وجود آورده و در تمام رده‌ها از پایین‌ترین گرفته تا بالاترین آن نفوذ کرده بود (کرونین ۱۳۹۲: ۱۶۲-۱۶۳). رضاشاه در دوره زمام‌داری خود هیچ نوع نارضایتی سازمان‌یافته‌ای را نمی‌پذیرفت و بی‌رحمانه هر نوع نارضایتی را سرکوب می‌کرد (فوران ۱۳۹۴: ۲۳). درنهایت هم، سبک خودکامه رضاشاه تضادهای بیش‌تری بین جامعه و رژیم سیاسی به‌وجود آورد و ثبات اجتماعی کشور را دچار مخاطره کرد. درنتیجه، با اقدامات خودکامانه رضاشاه هم‌بستگی اجتماعی، که لازمه تأسیس یک دولت مدرن است، رفته‌رفته کم‌رنگ‌تر شد.

در چنین مسیری، حتی افزایش تعداد نیروهای نظامی و امنیتی نمی‌توانست درمان‌کننده ازهم‌گسیختگی اجتماعی باشد. باین‌که شمار نیروهای مسلح از چهل هزار در دهه ۱۳۰۰ به ۱۲۷ هزار نفر در سال ۱۳۲۰ می‌رسید (نجف‌زاده ۱۳۹۷: ۲۸۶)، دوران حکومت رضاشاه پیش از امنیت‌سازی ابتدا به امنیت‌زدایی می‌پرداخت. به‌عبارت‌دیگر، نظام سیاسی پهلوی نه در عرصه امنیت داخلی و نه در عرصه امنیت خارجی نتوانست آن‌چنان‌که باید امنیت را در ایران فراهم کند، زیرا ارتش او کمابیش ناکارآمد و سیاست‌زده از کار درآمد و پس از هجوم متفقین به ایران عملاً آب شد و در زمین فرو رفت و فرمان‌دهان ارتش که به آلمانی‌ها متمایل بودند، از ایران اخراج شدند و ارتش در زدوخورد با انگلیسی‌ها منحل شد

(ملائی توانی ۱۳۷۸: ۹۵-۹۹). با توجه به این که ارتش هزینه‌های بالایی را به خود اختصاص داده بود، به علت ضعف تسلیحات و آموزش ناکافی ناکارایی خود را نشان داد (دیگار و دیگران ۱۳۷۸: ۱۰۲). به نظر می‌رسد هرچه بر تمرکز منابع قدرت سیاسی در شخص شاه افزوده می‌شد، این مسئله به طور آشکارتری رخ می‌نمود، تاجایی که حتی قدرت‌مندترین چهره‌های سیاسی در آن مقطع زمانی نیز از این قدرت افسارگسیخته در امان نبودند.

افزون بر محو هم‌بستگی اجتماعی در نتیجه اقدامات نظامی و امنیتی و ناکارایی مثبت اجتماعی و فرهنگی این نیروها، رضاشاه هرگونه مخالفت با روش غیراصولی حکومت را سرکوب و از عرصه سیاسی و اجتماعی کشور حذف می‌کرد. به همین منظور و برای محق جلوه‌دادن سرکوب‌ها، رضاشاه شخصاً در ۱۱ آذر ۱۳۰۸ زندان قصر را افتتاح کرد (مرادی‌نیا ۱۳۹۸: ۴۲)؛ زندانی که نام آن لרزه بر اندام مخالفان حکومت می‌انداخت. زندان‌های دوره رضاشاه عمدتاً به کشتارگاهی غیررسمی تبدیل شدند که صدها تن به انحاء غیرقانونی در آن جا به قتل رسیدند. بی‌دلیل نبوده است که آن دوران را دوران «کابوس وحشت و ترور» نامیدند (سمیعی ۱۳۹۸: ۳۳۶). باید خاطر نشان کرد که میان قانون و زندان ارتباط وثیقی وجود دارد. در دوره رضاشاه بر اثر قوانینی که علی‌اکبر داور، وزیر عدلیه رضاشاه، اجرا کرد، کریدورهای خالی زندان قصر مملو از زندانی شد (خزائی ۱۳۹۵: ۱۳۰). کریستین دلانوا شمار کشته‌شدگان مخالف رژیم رضاشاه در جنگ‌های داخلی و سرکوب عشایر را بیش از ۲۴ هزار نفر ذکر می‌کند (دلانوا ۱۳۷۱: ۲۱). شدت ضعف و معایب عدلیه به حدی بود که در برخی از عریضه‌ها حتی تقاضای انحلال و تعطیلی آن مطرح شده بود. در روزنامه‌ها نیز انتقادهای گاهی نیز حملاتی تند به عدلیه و قضات آن می‌شد (روزنامه ایران ۱۳۰۵: ۱؛ روزنامه طوفان ۱۳۰۵: ۱؛ روزنامه ستاره ایران ۱۳۰۵: ۱؛ روزنامه شفق سرخ ۱۳۰۵: ۱؛ روزنامه کوشش ۱۳۰۵: ۱).

در قاموس حکومت رضاشاه عشایر نه تنها مانع تمرکز قدرت می‌شدند، بلکه نوسستیز، واپس‌گرا، و ازمدافنده به‌شمار می‌آمدند (Cronin 2007: 2). هم‌گام با تمرکز امور سیاسی، سازمان‌های نظامی و انتظامی رو به توسعه نهاد و به‌مثابه یکی از پایه‌های اصلی رژیم به تدریج شئون مختلف حیات اجتماعی، سیاسی، و حتی خصوصی افراد را تحت نظارت گرفت. دو راه‌برد ترساندن و ناتوان‌ساختن (روزنباام ۱۳۸۲: ۲۵) رویکرد عملیاتی پلیس در دوره رضاشاه بود. در این دوره برای اولین بار قدرت حکومت بدل به زیست- قدرت شد و به همان نحو، سیاست‌های مربوطه زیست- سیاست ایرانی را شکل داد.

اسناد وزارت امور خارجه آمریکا درباره اوضاع و احوال ایران در اواخر حکومت رضاشاه نشان می‌دهد که بعد از بیست سال غارت و وحشی‌گری انگلیسی‌ها و شریکشان رضاشاه، از ایران فقط برهوتی از فقر و قحطی باقی مانده بود. تهران در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۶۱ شاهد ناآرامی‌های اجتماعی و شورش مردم برای نان بود. در سال ۱۹۳۹، برای همه ناظران خارجی مسلم بود که رضاشاه روزهای آخر حکومتش را می‌گذراند. خود شاه هم این مسئله را حس کرده بود، ولی تلاش‌های مذبحخانه‌ای برای نجات رژیم متزلزلش انجام داد (شرح برخی از آن‌ها در گزارش‌های دیپلماتیک آمریکا آمده است) که فقط موجب تضعیف بیش‌تر موقعیتش شد (مجد ۱۳۹۹: ۴۵۳).

در چنین وضعیتی که دولت را در موقعیتی شکننده و متزلزل از نظر اجتماعی قرار می‌داد، اولین سیاستی که رضاخان از فضای آنومیک از آن بهره برد سیاست بقای وضعیت ترس فراگیر بود. دولت نظامی، اقتدارگرا، و غرب‌گرای رضاشاه کفاره تأخیر ورود ایران به عصر تجدد بود که ایرانیان به تحمل آن مجبور بودند (افضلی ۱۳۹۵: ۱۸۰). تفرقه سیاسی و فعالیت نیروهای گریز از مرکز که به ایران حاکم شد، باعث شده بود کشور کهن سال ایران فرتوت، خسته، و ازپافتاده باشد. در دو دهه آخر این قرن، ایران بین ده تا چهل درصد از جمعیت خود را بر اثر ابتلا به انواع بیماری‌های واگیردار، قحطی، و جنگ از دست داد (میلانی ۱۳۸۳: ۱۵). این خود مسبب بقای وضعیت ترس فراگیر در ذهن جامعه ایرانی بود. هم‌چنین، رضاشاه نیروی پلیس مدرنی به وجود آورده بود که همه گوش‌به‌فرمان شاه بودند. حتی عشایر در زیستگاه‌های همیشگی خود احساس امنیت نمی‌کردند. دولت رضاشاهی قدرت این قدرت را نداشت که ساخت‌های قبیله‌ای دور از مرکز را با هویت ایرانی یک‌سانی گره زند و آنان را در باورهای ملی هضم کند. به‌طور مشخص، قبایل مرزنشین که از لحاظ زبانی و مذهبی با مناطق مرکزی متفاوت‌اند و اقلیت قلمداد می‌شوند در دوره‌های تاریخی گوناگون و بزنگاه‌های سیاسی که برای دولت‌های مرکزی ایران اتفاق می‌افتد، به تحرکات فرار از مرکز تمایل می‌یابند و فریادهای استقلال‌طلبانه سر می‌دهند. این گروه‌های مختلف با اندرزگرفتن از حوادث انتظار لحظه ضربه‌زدن را می‌کشیدند (استمپل ۱۳۷۷: ۳۸۳). هرکس کوچک‌ترین انتقادی از اوضاع می‌کرد، جاسوس حکومت گمان می‌رفت و با سکوت سنگین و تنش‌آلود شنوندگان روبه‌رو می‌شد (کاتوزیان ۱۳۹۴: ۳۳۵). اقدامات رضاشاه در مواجهه با مذهب نیز، که زندگی خصوصی و عمومی ایران را شکل می‌داد، احساس گناه مهیبی را در جامعه موجب شده بود (Farmayan 1975: 33). این ترس دوگانه،

که شامل فضای آنومیک و بی‌شاهی و هراس از شاه قدرت‌مندی بود که ابزار لازم را برای حکومت بر بدن و تن شهروندان در اختیار داشت، سبب شد تا براساس تجربه اخیر، آزادی افسارگسیخته، که ایرانیان از آن چیزی جز آشوب و فتنه ندیده بودند، به‌بهای گزاف امنیتِ عریان رضاخانی فروخته شود.

دومین سیاستی که رضاخان از فضای آنومیک از آن بهره برد، دست‌شستن از هرگونه قطعیت قانونی بود. سال ۱۳۰۰-۱۳۰۴ دوره حاکمیت دوگانه و جنگ قدرت بین سه گرایش اصلی سیاسی کشور بود: الف. نیروهای هرج و مرج طلب، ب. نیروهای طرفدار دیکتاتوری، ج. مشروطه‌خواهان. به عبارتی، در این سال‌ها در چهارچوب یک حکومت مشروطه دیکتاتوری درحال شکل‌گیری بود. از آن‌جاکه رضاشاه هیچ‌کدام از سه نوع مشروعیت (موردنظر ماکس وبر) یعنی سنتی، کاریزماتیک، و عقلایی را نداشت این امر وی را در چالش آشکار و پنهان با جامعه ایران قرار داد. در این چالش ایجادشده، قانون هرگونه اعتبار و قطعیت خود را از دست داد و رضاخان بر آن شد تا مشروعیت سیاسی مبتنی بر زور را جای‌گزین مبانی مستقل مشروعیت سیاسی شکننده ولی قانونی کند. امنیتی که رضاخان مسبب آن بود، هدفش در وهله اول پیش‌گیری از زورگویی اوباش و به‌نوعی قلدری سروران جامعه بود، ولی در ادامه به برقراری رابطه جدید با انسان‌ها به‌منظور کنترل فراگیر نامحدود، سیاست‌زدایی، و تقلیل مشارکت شهروندان تبدیل شد. از بین رفتن قطعیت قانونی که از ابتدا هم حضور آن اندک و بسیار لرزان بود، سبب شد تا نیروهای نظامی و در رأس آن‌ها وزیر جنگ، فرمانده بریگاد قزاق، و نخست‌وزیر اداره همه امور عمومی را برعهده گیرند (حافظی و سینایی ۱۳۹۹: ۶۷). در این‌گونه جوامع دولت در تسخیر گروه‌های مشخص نظامی است و از این منظر شکننده است که کاملاً فاقد توانایی ایجاد حس هم‌بستگی معنوی در بین مردم جامعه است (Rotberg 2002: 90). در نتیجه، از منظر اجتماعی، دولت مدرنی که رضاشاه خود را مؤسس آن می‌دانست، به دلیل اولویت‌بخشی به مسئله امنیت از طریق ایجاد سیاست‌های زندان و هراس فراگیر در میان اتباع، به‌جای این‌که به تثبیت هم‌بستگی اجتماعی و ایجاد یک هویت نوین شهری و مدرن متناسب با بافتار جامعه ایرانی پردازد، به‌گونه‌ای متزلزل و شکننده از ایجاد دولت قوی مبتنی بر سرمایه اجتماعی جامعه بازماند، چراکه رضاشاه درکی از هم‌بستگی ملی از خود نشان نمی‌داد (عظیمی ۱۳۹۹: ۱۳۶).

۲.۳ شکنندگی دولت رضاشاه در سطح اقتصادی

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های دولت مدرن اقتصاد مبتنی بر شیوه‌های تولید جدید و بهره‌گیری از نظریه‌های اقتصادی مدرن در اداره امور مالی و اداری کشور است. این درحالی است که وضعیت اقتصادی کشور در دوران رضاشاه، اگرچه تغییراتی را به نسبت دوره‌های پیشین به خود دیده بود، این تحولات مناسبتی با دولت مدرن نمی‌توانست برقرار کند. وضعیت اقتصادی کشور اواخر دوران مشروطه و قبل از پادشاهی رضاشاه آشفتگی بود: «فقدان وحدت ملی، تضاد سیاسی، آشفتگی و فقر اقتصادی، ناامنی و فساد در سیستم اداری» حاکی از وضعیت نابه‌سامان ایران در این زمان داشت. با تمرکز قدرت نخستین مسئله پیش‌روی رضاشاه اقتصاد بود، چراکه او می‌دانست علت ناکامی مشروطه‌خواهان در پیش‌برد برنامه‌هایشان مسئله نان، مالیات، و عدم بهبود وضعیت اقتصادی مردم بود. مبانی سیاست اقتصادی و مالی ایران در دوران رضاشاه بر اجرای سیاست اقتصاد دولتی و ارشادی در چهارچوب نظام اقتصادی مختلط و مالیات‌گیری زیاد از مردم استوار بود. واقعیت آن است که دولت رضاشاه از حیث رابطه با طبقات و نیروهای اجتماعی دولتی ضعیف بود (بشیریه ۱۳۸۰: ۷۵). در این دوره، روابط «ارباب- رعیتی» به دلیل تثبیت مالکیت‌های بزرگ به اوج خود رسید. فرایند تجاری‌شدن کشاورزی به برخی محصولات محدود بود. غفلت از کشاورزی نتایج نامناسبی برای اقتصاد ملی در پی داشت و تمام مناطق و محصولات استحصالی در این فرایند ادغام نشد و تلاش نظامیان و رضاشاه برای تصاحب زمین‌ها سبب بی‌ثباتی در مالکیت شد. کشاورزان و خرده‌مالکان به علت کمبود نقدینگی به سلف‌فروشی و دریافت وام با بهره‌های سنگین روی آوردند و کشاورزان بی‌زمین، برای تأمین خانواده، وام می‌گرفتند (خلیلی‌خو ۱۳۷۳: ۲۱۶). مالکان بزرگ نیز به دلیل نداشتن نقدینگی قادر به انتقال درآمد خود به بخش تجارت و صنعت نبودند و راه‌های ایجادشده نیز تنها مراکز شهری، به‌ویژه شهرهای بزرگ، را به یک‌دیگر مرتبط می‌ساختند و روستاها در انزوا ماندند. تخصیص‌شدن و افزایش تولید برخی محصولات محدود مانند برنج، توتون، و پنبه، در سال‌های ۱۳۰۴-۱۳۴۸ش، باعث گسترش نقدینه‌کاری و افزایش درآمد شد، اما شیوه‌های کهن تولید هم‌چنان باقی ماند. برنامه‌ریزی و ارتباطات که هر دو متغیرهای اساسی نوسازی محسوب می‌شوند، به میزان زیادی در عصر رضاشاه ناقص بودند. روش‌های مورد استفاده به‌طور عمده تقلیدی بودند و برنامه توسعه بدون یک درک صحیح بود (چاران‌دوب ۱۳۷۷: ۴۱).

در صنعت، به علت ناامنی اقتصادی، تصاحب املاک و زمین‌ها توسط عمال دولتی، و سودآوری کم‌تر صنایع، سرمایه‌های بخش خصوصی کم‌تر در صنایع به کار افتاد و سرمایه‌گذاران بیش‌تر در بازرگانی و خدمات مشغول به فعالیت شدند (آدمیت ۱۳۸۳: ج ۱، ۴۱)، زیرا این‌گونه فعالیت‌ها سودآوری بیش‌تری داشتند، برگشت سرمایه سریع‌تر بود، به سرمایه اولیه کم‌تری نیاز داشتند، و نقدینگی چنین فعالیت‌هایی بیش‌تر بود. درخصوص تجارت باید گفت از ویژگی‌های مهم بازرگانی این دوره ۲۳ ساله عوض شدن ترکیب واردات به نفع کالاهای صنعتی و واسطه‌ای بود. سهم کالاهای سرمایه‌ای از واردات از ۶ درصد در سال‌های ۱۲۹۷-۱۳۲۰ به ۱۲ درصد در سال ۱۳۱۶ و سرانجام به حداکثر خود در سال ۱۳۲۰، یعنی به ۶۶ درصد، رسید (صفایی ۱۳۷۰: ۱۳۲). میزان تجارت خارجی ایران در سال ۱۲۹۹-۱۳۰۰ش حدود ۸۵۳ میلیون و ۵۵۰ هزار قران بود، درحالی‌که در سال ۱۳۰۷ش برابر با یک میلیارد و ۸۷۰ میلیون قران بود و ۱۱۹ درصد در طول هفت سال افزایش یافته بود (صدیق ۱۳۹۷: ۵۲). به‌طور کلی، در این دوره با گسترش روزافزون و سالانه انحصارات دولتی در حوزه تجارت خارجی، فروش اراضی خالصه به افسران ارتش و مقامات ارشد، و افزایش خرید و فروش زمین و افزایش قیمت بی‌رویه آن، سرمایه‌های خصوصی به جای فعالیت در حوزه صنعت و تجارت به فعالیت‌های غیرمولد، زودبازده، دلالی، رباخواری، و بورس‌بازی سوق پیدا کردند و دولت متولی تجهیز منابع و انباشت سرمایه برای صنعتی شدن شد (امینی و شیرازی ۱۳۸۵: ج ۲، ۲۸۳). در نتیجه، به جای آن‌که افزایش ثروت به تقویت پایه‌های دولت تبدیل شود، برعکس زمینه را برای شکنندگی و تزلزل در ارکان مالی و اداری آن فراهم کرد.

حتی نحوه تنظیم و هزینه بودجه گواه این واقعیت بود که وجوه اقتصادی دولت پهلوی با دولت مدرن مناسبتی ندارد. ویژگی‌های کلی بودجه در این زمان این بود که درآمدهای دولت با هزینه‌های دولت تقریباً برابری داشت و گاهی نیز مازاد بودجه نیز بود. اگرچه به بودجه عمرانی توجه می‌شد، تمرکز فعالیت عمرانی در برخی از مناطق و بی‌توجهی به مناطق حاشیه‌ای مهم‌ترین نقطه ضعف به‌شمار می‌رفت. در کنار این مسئله می‌بایست به مشی خودکامه رضاشاه در اداره امور اقتصادی نیز توجه کرد که فعالیت‌های نفر اول حکومت در آن دوران در بسیاری موارد در تقابل با تأثیرات مثبت فعالیت‌ها قرار گرفت که می‌توان به حذف رجال نامی دوران از عرصه سیاسی-اقتصاد، محدودیت‌های اجتماعی-مذهبی، و هم‌چنین میل بی‌پایان رضاشاه به داشتن زمین اشاره کرد، چنان‌که در پایان این دوران، بیش

از ۴۲۳۳ سند زمین به نام او به ثبت رسیده بود. درحقیقت، رشد قابل توجه درآمدهای دولتی و خط‌مشی‌ها و نهادهایی که ایجاد شدند این امکان را به دولت و رضاشاه بخشیدند که تسلط اقتصاد و سیاستِ تمرکزِ منابع مالی را به پیش برد (سینایی ۱۳۸۴: ۲۰۰). سیاست‌های توسعه صنعتی با محوریت دولت به شکل‌گیری و قدرت‌یابی نوعی بورژوازی دولتی، نخبگان دیوان‌سالار، و مدیران عالی‌رتبه انجامید. درواقع، برنامه‌ریزی و ارتباطات که دو متغیر اساسیِ نوسازی هستند، در عصر رضاشاه ناقص بود (چاران‌دوب ۱۳۷۷: ۴۱).

ازیکسو، خودکامگی فردی رضاشاه و بی‌توجهی به اصول اولیه اقتصاد مدرن و ازسوی دیگر، سیاست یک‌جانبه حکومت رضاشاه در اقتصاد و تکیه بر آلمان صدمات بزرگی به اقتصاد ایران زد. دولت می‌توانست برای اجرای انحصارات به اقدامات متنوع‌تر دست بزند، اما با آلمانی‌ها روابط حسنه برقرار کرد و حتی مدیریت بانک ملی را به فردی آلمانی سپرد که مدتی بعد به اتهام اختلاس برکنار شد. قرارگرفتن همه امور در دست دولت نه یک نگرش تازه که درواقع یک‌جانبه‌گرایی در اقتصاد و تجارت را به دنبال داشت (سیف ۱۳۹۸: ۷۷-۷۸). آلمان در تجارت روبه‌افزون و کنترل‌شده خود با ایران از موقعیت محکم خویش به‌ضرر ایران استفاده کرد و قیمت کالاهای واردشده بالاتر از قیمت‌هایی بود که در یک نظام سالم عرضه می‌شد (عیسوی ۱۳۶۲: ۵۹۶). با مراجعه به آمار بهتر می‌توان آسیب یک‌جانبه‌گرایی به اقتصاد ملی را درک کرد. در سال ۱۳۰۳، واردات از آلمان ۲ درصد بود، اما یک‌جانبه‌گرایی رضاشاه باعث شد در سال ۱۳۱۹-۱۳۲۰ آلمان ۶/۴۲ درصد واردات و ۹/۴۷ درصد صادرات ایران را در دست داشته باشد. این‌گونه عملاً شوروی و انگلیس به‌حاشیه رانده شدند و وابستگی تمام‌عیار اقتصاد ایران به آلمان رقم خورد (فوران ۱۳۹۴: ۳۷۱). انحصار تجارت خارجی و کسب درآمدهای گسترده باعث شد تصمیم‌گیری درباره سرمایه‌گذاری و گسترش هر بخش از اقتصاد تنها به تصمیم‌گیری دولت محدود شود. یکی از نواقص بزرگ این طرح این بود که دولت در جامعه ایران هنوز آن‌قدر به تخصص و نهادمندی نرسیده بود که بتواند تصمیم‌های تخصصی و نهادمند در جهت بهبود وضعیت اقتصاد ایران بگیرد و در نتیجه، به جای تکیه بر رشد و توان داخلی، با تأکید بر انحصارات خارجی زمینه را برای هرچه شکننده‌تر شدن موقعیت دولت فراهم آورد.

واقعیت آن است که رضاشاه نه دانش سیاسی عمیقی داشت و نه به‌طریق اولی دانش اقتصادی تا خود بتواند سیاست اقتصادی معینی را پیش ببرد. فعالیت‌های اقتصادی وی نیز

چیزی جدا از اصلاحات سلیقه‌ای او نبود. در این اصلاحات، چنان‌که پیش‌ازین نیز گفته شد، شاه در مرکز تحولات قرار داشت و مسئله اقتصاد نیز از این قاعده مستثنا نبود. باوجود بهبود وضعیت اقتصادی ملموس در این دوران، مرکزیت‌بخشی به نهاد سلطنت و دربار سبب شده بود تا رشد و توسعه توازن لازم را در همه بخش‌ها و استان‌های کشور نداشته باشد. بر همین اساس، نزدیکی یا دوری به پایتخت برای مراکز شهرستان‌ها و نزدیکی و ارتباط با دربار برای اشخاص و بخش خصوصی در اقتصاد عامل تعیین‌کننده به‌شمار می‌رفت؛ امری که با به‌چالش کشیدن مفهوم «توسعه ملی» در فرایند دولت‌سازی رضاشاه اختلال ایجاد می‌کرد. خلاصه این‌که با قرارگرفتن همه امور در دست دولت نه یک نگرش تازه که در واقع یک‌جانبه‌گرایی در اقتصاد و تجارت را به‌دنبال داشت (سیف ۱۳۹۸: ۷۸). دولت مدرن رضاشاهی را باید تجربه‌های بدون آینده‌نامید، چراکه این دولت‌ها دیر یا زود جوامع را به ویرانی و بحران‌های عظیم می‌کشاند. دو خصوصیت مهمی که دولت مدرن رضاشاه داشت ساده‌سازی مسائل پیچیده و توسل به قهر دولتی برای عملی‌سازی سیاست‌های دولتی بود؛ ویژگی‌هایی که از اساس با روح دولت مدرن در تباین قرار داشت و محصول آن چیزی جز ایجاد یک دولت شکننده و متزلزل نبود.

۳.۳ شکنندگی دولت رضاشاه در سطح سیاسی

جابه‌جایی دموکراتیک سیاست‌مداران و توجه به خواست و اراده شهروندان برای تغییر از طریق جامعه مدنی و احزاب سیاسی از مهم‌ترین ویژگی‌های دولت مدرن است. مبارزه با انحصار سیاسی و ایجاد فضایی برای مشارکت و مداخله در حق تعیین سرنوشت یکی از مهم‌ترین خلأهای دولت رضاشاه به‌شمار می‌رود که می‌تواند گویای این نکته باشد که دولت پهلوی اول کم‌ترین مناسباتی با دولت مدرن نداشته است.

یکی از عارضه‌های دولت‌های حاکم در ایران طی قرون گذشته بی‌ثباتی سیاسی و شکنندگی ساختار قدرت بوده است. از یک‌سو، برآیند این وضعیت تسلسل و تکرار یا جای‌گزینی پی‌درپی حاکمان و رژیم‌های سیاسی و از دیگر سو، کاربرد خشن و سرکوب‌گرانه قدرت در میان سلسله‌های فرمان‌روایان بوده است. دولت پهلوی نیز از این قاعده مستثنا نبود. حوزه سیاست و قدرت در دوره رضاشاه براساس سرکوب، ظلم، کشتار، بی‌رحمی، حذف، و نابودی کامل رقیب شکل گرفته بود. حکومت‌کردن تنها از راه سرکوب، ایجاد وحشت، قتل‌عام، و غارت حاصل می‌شده است. همه زوایای زندگی

ایرانیان از دوره رضاشاه تا امروزه از چشم سیاسی دیده شده و به آن وابسته بوده است. چنین نقش عظیمی برای دولت عملاً عرصه حیطه قدرت رسمی را بسیار ضعیف و جامعه را در نوعی اغمای اجتماعی فرو می‌برد. سلطنت رضاشاه نیز از آغاز با مشکل مشروعیت روبه‌رو بود. وی در طول حاکمیت خود اصول مشروطیت را زیر پا نهاد، حقوق مردم را نادیده گرفت، و حکومت ترس و وحشت را بر کشور حاکم کرد و مردم ایران را از تمرین دموکراسی که با انقلاب مشروطه آغاز کرده بودند بازداشت. تنها تکیه‌گاه حکومت زور و ترس بود که اگر هرآینه کاستی می‌یافت شیرازه امور حکومت به‌آسانی از هم می‌گسست (عبدی ۱۳۸۵: ۱۹۸). درحقیقت، رضاشاه به‌بهانه حفظ امنیت عمومی و تکوین بستر مناسب برای زندگی افراد، گروه‌های آزادی‌خواه را سرکوب کرد و منش تحقیرآمیز و سوءظن (عظیمی ۱۳۷۴: ۱۳) به گرایش‌های سیاسی و شهروندان را در پیش گرفت. هم‌چنین، شخصی‌شدن عرصه قدرت در دوره رضاشاه عرصه را به سیاست‌های غیررسمی دولت تنگ کرد و نهادهای مدنی را به‌مثابه دشمن، حائن، رقیب، و مانع توسعه ایران معرفی کرد و ازهمین‌رو، با سیاست‌زدایی از شهروندان ترس و ناامنی را ترویج می‌کرد (Behnam 1991: 29-30).

همه این ویژگی‌ها سبب شده بود تا رضاشاه به‌دلیل تمرکزگرایی تحکم‌آمیز دولت مدرن نتواند حتی نقش سیاسی روحانیان را تاب آورد که سنتی کهن بود (دریایی ۱۳۹۹: ۴۰۹). او ظواهر و ابزارهای مشروطیت را نگه داشت، اما درعمل به‌عنوان یک دیکتاتور مشروطه حکومت کرد. در این دوره، بسیاری از جرایم به‌دلیل چاپ‌شده یا حدیثی که گاهی از آن معنایی مخالف برداشت می‌شد تعطیل شدند. به همین دلیل، کم‌تر روزنامه‌ای را می‌توان سراغ گرفت که در این دوره حداقل یک بار توقیف نشده باشد. سایه توقیف و تعطیل نه‌تنها روزنامه‌های غیررسمی، بلکه روزنامه‌های نیمه‌رسمی و کنترالاتشاری چون *ایران*، *شفق سرخ*، و *اطلاعات* را نیز در بر می‌گرفت. رضاشاه پس از به‌قدرت‌رسیدن تیغ سانسور و توقیف را برای مقابله با منتقدان خود تیز کرد. حتی روزنامه‌هایی که در داخل کشور منتشر می‌شدند و به ستایش اقدامات حکومت می‌پرداختند از تیغ سانسور در امان نبودند. ماشین سانسور، توقیف، و اختناق رضاشاه لحظه‌ای توقف نکرد و بارها روزنامه‌هایی را که کمی انتقاد می‌کردند با ابزار توقیف یا تهدید در سیطره خود قرار می‌داد. نشریاتی چون *فکر جوان* با مدیریت علی آزاده گیلانی، *کازرون* با مدیریت میرزا عبدالله کازرونی در شیراز، *نامه آزادگان* با مدیریت عبدالله عزت‌پور و به‌سردبیری امیر احمدیان و ارگان حزب نهضت ملی ایران از جمله این نشریات بودند. اتهام آن‌ها درج «مقالات تحریک‌آمیز دموکراتیک مغایر

با سیاست‌های دولت، تشویش اذهان عمومی، اهانت به مقام سلطنت و بزرگان حکومتی، و توهین به مقدسات بود (خاک‌پور ۱۳۷۹: ۶۲-۶۳). رضاشاه برای مقابله با روزنامه‌های منتقد خارج از کشور تلاش‌های متعددی انجام داد. در دوره‌هایی کوتاه موفق شد انتشار روزنامه پیکار را متوقف کند. کناره‌گرفتن ره‌نما از روزنامه‌نگاری و توقیف و زندانی شدن علی دشتی، که هردو از طرف‌داران رضاخان و از زمینه‌سازان سلطنت او بودند، به‌خوبی نمایان‌گر فشار و اختناق حاکم بر مطبوعات در عصر سلطنت رضاشاهی است. البته، این حساسیت تنها درقبال مطبوعات داخلی نبود، بلکه وی از طریق نمایندگان سیاسی ایران در کشورهای مختلف مضامین روزنامه‌های خارجی درمورد ایران و سلطنت پهلوی را همواره تحت کنترل داشت و درصورت مشاهده سخنی برخلاف میل و منافع خویش از پی‌گیری مسئله، چه در قالب تکذیب یا تقاضای توقیف و چه به‌شکل محاکمه مدیر روزنامه یا حتی قطع روابط، کوتاهی روا نمی‌داشت، چنان‌که به‌دلیل مندرجات مجله فکاهی اکسلسیور فرانسه رابطه ایران را با آن کشور قطع کرد (مهدوی ۱۳۷۲: ۴۶).

رضاشاه در موضع‌گیری‌ها و لحن سخن‌رانی‌هایش بیش از آن‌که متن جامعه، مخاطب، و درحقیقت خواست و هدف از تأسیس دولت را در نظر گرفته باشد، به ایده‌ها و آرمان‌های خود و توجیه اقدامات خشونت‌طلبانه و ضربتی خود پرداخته است. دو سفرنامه او که هردو در سال‌های ابتدایی سلطنت او نوشته شده است، مشحون از این گفته‌هاست. درحقیقت، ساخت حکومت با درپیش‌گرفتن جهتی خلاف جامعه به‌ویژه از سال ۱۳۱۳ به بعد، که به قتل و تبعید یاران و هم‌فکران رضاشاه نیز منجر شد، به تضعیف دولت و درنهایت واماندگی آن در نتیجه اولین تهدید خارجی انجامید. این قتل‌ها نشان‌دهنده نوعی ویژه و بی‌سابقه از استبداد در ایران بود که مهم‌ترین شاخصه‌اش دخالت حداکثری شاه در زندگی مردم، کنترل منابع قدرت، حذف پراکندگی‌های سیاسی، و ازبین‌بردن هرگونه صدایی متفاوت در عرصه سیاست بود. این چنین بود که طی سلطنت رضاشاه بسیاری از ایرانیان سرشناس، از موافقان و مخالفان، به‌علت شیوه حکومت او جان خود را از دست دادند (زیرینسکی، به‌نقل از کرونین ۱۳۸۳: ۱۳۱). اگرچه این شیوه حکومت‌داری در کوتاه‌مدت با خاموش کردن صدای مخالفان یا حتی موافقانی که تهدیدی علیه نظم موجود به‌شمار می‌روند، به ثبات سیاسی منجر می‌شود، تداوم چنین نظام‌هایی به‌دلیل کاهش مشروعیت سیاسی و هم‌چنین حذف مهره‌های کارآمد درنهایت به شکست می‌انجامد. این اقدامات رضاشاه بیش از «اصلاحات» دیگر جامعه را به‌معارضه می‌خواند (کمالی ۱۳۸۱: ۱۵۳) و موقعیت دولت را شکننده‌تر می‌ساخت.

به‌طور کلی، دولت‌سازی به رشته‌ای از احساسات مشترک میان همه ایرانیان نیاز داشت تا بتواند پذیرای دولت ایرانی باشند، اما رضاشاه به‌جای در نظر گرفتن ویژگی‌های فرهنگی جامعه نهادهای فرهنگی تأسیس کرد که بر ایدئولوژی باستان‌گرایی ایرانی تأکیدی ویژه داشتند. تأکید بیش از اندازه بر این ایدئولوژی، بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های قومی و منطقه‌ای و احساسات شدید مذهبی که این نهادها آن‌ها را نشانه گرفته بودند، در زمره مهم‌ترین شکنندگی‌های فرایند دولت‌سازی مدرن رضاشاه به‌شمار می‌رود. بدین ترتیب، ویژگی موقعیت داخلی ایران در دوره رضاشاه را می‌توان در پانگرفتن «وحدت ملی» و «غرق‌شدن در گذشته تاریخی باشکوه» خلاصه کرد (رمضانی ۱۳۹۹: ۱۴).

تأکید بیش از اندازه بر یک ایدئولوژی باستانی و تلاش برای القای آن با استفاده از منابع زور و اجبار آمیز سبب شد که در عمل جامعه به یک توده شکننده و ضعیف تبدیل شود که دیگر نمی‌توانست در سیاست نقش و سهمی داشته باشد. از یک سو، حذف سروران اجتماعی با استفاده از ابزارهای خشونت‌آمیز و از سوی دیگر، پای فشردن بر ایدئولوژی‌های ساختگی جامعه را در کام دولت قدر قدرت رضاشاه فرو برد، زیرا عملکرد ارتش رضاشاه یکی از عوامل اساسی ناامنی در جامعه بود و بسیاری از سرکوب‌های سیاسی رضاشاه از طریق همین قدرت نظامی ارتش جدید اعمال می‌شد. سیاست‌های او از نظر شاخص‌های امنیت‌ساز یک هراس عمومی و تمرکز قدرت را در ایران ایجاد کرد؛ هراسی که به‌وسیله ظلم شهربانی‌ها و تعدیات دربار به جان‌ومال افراد دوچندان شده بود.

خلاصه کلام، پهلوی اول در حالی بر نظریه پدرسالارانه شاهی تأکید می‌کرد که آمال مدرنیته را در سر داشت و لاجرم ناسازگاری این دو تا انتهای حکومت پهلوی با آنان باقی ماند. افزون‌براین، رضاشاه با از بین بردن اقتدار مذهبی سلطنت در اصل ریشه‌های تاریخی این مفهوم را از بین برد و پادشاهی مدرن بدون توجه به ریشه مذهبی سلطنت در ایران عقیم ماند. تمامی این تجربه، هرچند نه کاملاً برای آخرین بار، ثابت کرد که پیوند دولت و ملت و به‌هم‌راه آن ثبات، توسعه، و انباشت پایدار برای مردم ایران در شرایط حکومت خودسرانه یا حتی بدیهی‌تر آشوب و هرج و مرج (روی دیگر سکه) میسر نمی‌شود و هرکدام از آن‌ها از نظر جامعه‌شناختی توجیه‌گر بازگشت دیگری در سراسر تاریخ طولانی ایران بوده است (اتابکی ۱۳۹۸: ۵۸). از منظری سیاسی، دولت مدرن در دوره رضاشاه با سیاست‌های یک‌جانبه‌گرا، متمرکز، سرکوب‌گر، و با بی‌توجهی به ایجاد جامعه مدنی و دعوت شهروندان به مشارکت در امر دولت‌سازی و سیاست‌سازی خود را از پشتوانه اجتماعی و پایگاه

مردمی، که لازمه تأسیس دولت مدرن است، محروم کرد. با حذف این پایگاه لازم و ضروری، شکنندگی دولت به آن حدی رسید که با تلنگری در شهریور ۱۳۲۰، بدون آن که کسی از میان جامعه به حمایت از شاه و نظام سیاسی برخیزد، همه آن چه رضاشاه به منزله دولت ساخته بود فرو ریخت؛ حتی بعد از ورود متفقین مردم چندان ناراحت نشدند، زیرا مردم از این فشار دیکتاتوری خوششان نمی آمد (مختاری اصفهانی ۱۳۹۴: ۴۶).

در جدول زیر، می توان خلاصه ای از پی آمدها و نتایج فرایند شکننده دولت سازی مدرن رضاشاه را ذکر کرد:

جدول ۲. شکنندگی دولت رضاشاه در پرتو شاخص های اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی

ابعاد	اجتماعی	اقتصادی	سیاسی
پی آمدها و نتایج فرایند شکننده دولت سازی مدرن رضاشاه	افزایش شکاف اجتماعی و نامنی اجتماعی؛ افزایش تنش های قومی و مذهبی؛ بقای وضعیت ترس فراگیر؛ دست شستن از هرگونه قطعیت قانونی.	توسعه اقتصادی ناموزون گروه ها؛ سقوط اقتصادی سریع؛ توزیع ثروت بر مبنای سرسپردگی؛ انحصار منابع ثروت در دست اقلیت حاکم.	سیاست زدایی از شهروندان؛ تعلیق یا کارکرد دلخواهانه از قانون؛ مداخله دولت های دیگر و بازیگران سیاست خارجی؛ نابودی احزاب و جامعه مدنی.

۴. نتیجه گیری

رضاشاه خدمات و اقدامات زیادی را به منظور دولت سازی از طریق ایجاد یک حکومت مرکزی مقتدر انجام داد تا بتواند به سراسر ایران حکم براند. وی با استفاده از راه نمایی رجال قدرت مند و روشن فکری هم چون فروغی، تیمورتاش، داور، و سایر هواداران خود توانست سازوکاری در ایران بنا نهد که نقطه عطف تحولات سیاسی معاصر به شمار رود. با این همه و از یک نظرگاه انتقادی و به ویژه با استفاده از شاخص های شکنندگی دولت می توان ادعا کرد که پروژه او قرین موفقیت نبود. رضاشاه در سال های اول سلطنت خود به فراست راه علاج و پرسش از عقب ماندگی را دریافته بود، اما نهاد سازی و تأسیس ترتیبات مدرن در ایران و هم چنین بافتار جامعه او را به عقب نشینی واداشت. او اگرچه با تمرکز قوا به وسیله تأسیس ارتش مدرن، جلوگیری از حرکت ایلات، و سرکوب کردن خوانین و شاهزادگان ظالم برای همیشه به طغیان های محلی پایان داد، نتوانست با تقویت بن مایه های دولت مدرن، که به باور نظریه دولت شکننده تنها از طریق اقتدار، مشروعیت، و ظرفیت (توانایی برای اداره امور

عمومی) تحقق‌پذیر است، به مناقشه دولت‌سازی در ایران پایان دهد. سیاست‌های او از نظر شاخص‌های امنیت‌ساز توانست شر حکام محلی را که در دوران قاجار بلای جان مردم شده بودند دفع کند، اما به‌جای آن نتوانست از ظلم شهربانی‌ها و تعدیات دربار به جان‌ومال افراد بکاهد. هم‌چنین، از نظر امنیت خارجی دولت او در اولین مواجهه در برابر هجوم خارجی در شهریور ۱۳۲۰ به ضعیف‌ترین شکل عمل کرد. از نظر ساخت سیاسی نیز، محدودیت جامعه مدنی نوپایی که به‌واسطه انقلاب مشروطه در حال شکل‌گیری بود و خفقان هرگونه صدای مخالف و قلع‌وقمع اپوزسیون از نقاط منفی کارنامه او به حساب می‌آید. در بحث از شاخص‌های اقتصادی خدمات ارزنده‌ای انجام داد، اما شکست در صنعتی‌سازی کشاورزی و درک نادرست از تحولات اقتصادی در جامعه روستایی و جامعه شهری نوپا به برهم‌خوردن نظم اجتماعی و عدم جای‌گزینی آن با بدیلی قابل‌دفاع منجر شد. در بحث از شاخص‌های اجتماعی نیز سیاست‌های فرهنگی رضاشاه در برجسته‌سازی ایدئولوژی باستان‌گرا و تلاش در حذف نماد و شعائر اسلامی بزرگ‌ترین خدمت را به تندروهای مذهبی کرد که نه‌تنها نقطه ضعفی در کارنامه رضاشاه به‌شمار می‌رود، بلکه به‌طور کلی به کوتاهی عمر سلطنت پهلوی ختم شد. به‌طور خلاصه می‌توان گفت اگرچه ساختار قدیمی فرو ریخته شد، ولی نظام سیاسی هیچ سازوکار یا مبنای ثابتی برای حیات جدیدش پیدا نکرد که براساس آن بتواند برنامه اصلاحات و نوسازی را به‌گونه‌ای مؤثر و پایدار به‌پیش ببرد.

کتاب‌نامه

- آدمیت، فریدون (۱۳۸۳)، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، تهران: پیام.
- اتابکی، تورج (۱۳۹۸)، *تجدد آمرانه، جامعه، و دولت در عصر رضاشاه*، تهران: ققنوس.
- استپمل، جان. دی. (۱۳۷۷)، *درون انقلاب ایران*، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- افضلی، رسول (۱۳۹۵)، *دولت مدرن در ایران*، قم: دانشگاه مفید.
- اکبری، محمد (۱۳۸۴)، *تبارشناسی هویت جدید ایرانی*، تهران: علمی و فرهنگی.
- امینی، علی‌رضا و ابوالحسن شیرازی (۱۳۸۵)، *تحولات سیاسی اجتماعی ایران از قاجار تا استقرار رضاشاه*، تهران: قومس.
- بشیری، حسین (۱۳۸۰)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: گام نو.

- چاران‌دوب، شیاما (۱۳۷۷)، *نوسازی و توسعه، ترجمه مرتضی قره‌باغیان و مصطفی ضرغامی*، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- حافظی، سیدمرتضی و وحید سینایی (۱۳۹۹)، «تعلیق مشروطیت، وضعیت استثنا؛ کام‌یابی رضاشاه در کسب سلطنت»، *پژوهش‌نامه علوم سیاسی*، دوره ۱۵، ش ۵۹.
- خاکپور، بیژن (۱۳۷۹)، *توقیف مطبوعات ایران در گذر زمان*، تهران: پاس مشکات.
- خزائی، یعقوب (۱۳۹۵)، *فرایند ساخت‌یابی نهاد زندان از مشروطه تا پایان پهلوی اول*، تهران: آگه.
- خلیلی‌خو، محمدرضا (۱۳۷۳)، *توسعه و نوسازی در ایران دوره رضاشاه*، تهران: جهاد دانشگاهی.
- دریایی، تورج (۱۳۹۹)، *تاریخ ایران: پژوهش آکسفورد*، ترجمه شهربانو صارمی، تهران: ققنوس.
- دلانوا، کریستین (۱۳۷۱)، *ساواک*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: طرح نو.
- دیگار، ژان پیر و دیگران (۱۳۷۸)، *ایران در قرن بیستم: بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: البرز.
- رمضانی، روح‌الله (۱۳۹۹)، *تاریخ سیاست خارجی ایران: از صفویه تا پایان پهلوی اول*، ۱۷۹ تا ۱۳۲۰ شمسی، ترجمه روح‌الله اسلامی و زینب پزشکیان، تهران: نی.
- روزنامه‌ایران (۱۳۰۵/۱۱/۲۳)، ش ۲۳۲۴.
- روزنامه ستاره‌ایران (۱۳۰۵/۱۱/۲۱)، س ۱۲، ش ۱۳۳.
- روزنامه شفق سرخ (۱۳۰۵/۱۱/۲۶)، ش ۶۸۹.
- روزنامه شفق سرخ (۱۳۰۶/۲/۴)، ش ۷۲۷.
- روزنامه طوفان (۱۳۰۵/۱۱/۲۷)، س ۶، ش ۱۱۶.
- روزنامه کوشش (۱۳۰۶/۲/۱۱)، س ۹، ش ۴۰.
- روزنامه کوشش (۱۳۰۵/۱۱/۲۸)، س ۹، ش ۱۶.
- روزنبام، جانان‌تان (۱۳۸۲)، *پیش‌گیری از جرم*، ترجمه احمد حبیبی، تهران: سپهر.
- سمیعی، محمد (۱۳۹۸)، *نبرد قدرت در ایران: چرا و چگونه روحانیت برنده شد؟*، تهران: نی.
- سیف، احمد (۱۳۹۸)، *نگاهی با دوربین به اقتصاد ایران (از مشروطه تاکنون)*، تهران: کرگدن.
- سینایی، وحید (۱۳۸۴)، *دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران (۱۲۹۹-۱۳۵۷)*، تهران: کویر.
- صفایی، ابراهیم (۱۳۷۰)، *نهضت مشروطه ایران برپایه اسناد وزارت خارجه*، تهران: وزارت امور خارجه.
- عبدی، عیسی (۱۳۸۵)، *اسناد و مکاتبات تیمورتاش*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۴)، *بحران دموکراسی در ایران (۱۳۲۰-۱۳۳۲)*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و نوذری، تهران: البرز.

تأملی انتقادی بر دولت مدرن پهلوی اول ... (سیدمرتضی حافظی و محدثه جزایی) ۷۱

- عظیمی، فخرالدین (۱۳۹۹)، *هویت ایرانی*، تهران: آگاه.
- عیسوی، چارلز فیلیپ (۱۳۶۲)، *تاریخ اقتصادی ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۸۹)، *تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر*، تهران: مرکز.
- فوران، جان (۱۳۹۴)، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۴)، *دولت و جامعه در ایران*، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.
- کرونین، استفانی (۱۳۸۳)، *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ترجمه مرتضی ناقب‌فر، تهران: جامی.
- کرونین، استفانی (۱۳۹۲)، *ارتش و دولت‌سازی در خاورمیانه مدرن: سیاست، ناسیونالیسم، و اصلاحات نظامی*، ترجمه غلام‌رضا بابایی، تهران: وزارت امور خارجه.
- کمالی، مسعود (۱۳۸۱)، *جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر*، ترجمه کمال پولادی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- مجد، محمدقلی (۱۳۹۹)، *رضاشاه و بریتانیا: براساس اسناد وزارت خارجه آمریکا*، ترجمه مصطفی امیری، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- مختاری اصفهانی، رضا (۱۳۹۴)، *خاطرات و اسناد عبدالحسین نوایی؛ نکته‌ها و ناگفته‌های عصر پهلوی*، تهران: پارسه.
- مرادی‌نیا، محمدجواد (۱۳۹۸)، *حکایت قصر، از قاجار تا پهلوی*، تهران: نگاه.
- ملائتی توانی، علی‌رضا (۱۳۷۸)، *ایران و دولت ملی در جنگ جهانی اول*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- میلانی، عباس (۱۳۸۳)، *شکل‌گیری انقلاب اسلامی؛ از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی*، ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران: گام‌نو.
- نجف‌زاده، مهدی (۱۳۹۷)، *جابه‌جایی دو انقلاب؛ چرخش‌های امر دینی در جامعه ایرانی*، تهران: تیسرا.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۳)، *سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی*، تهران: البرز.

Behnam, R. (1991), *Cultural Foundations of Iranian Politics*, V. S. A. University, Utah Press, Cambridge University Press.

Carment, D. and S. Yiagadeesen (2012), *Assessing State Fragility: A Country Indicators for Foreign Policy Report*, Available at: <<http://www.carleton.ca/cifp>>.

Collier, P. et al. (2003), *Breaking the Conflict Trap, World Bank Policy Research Report*, Washington: Oxford University Press.

Cronin, S. (2007), *Tribal Politics in Iran: Rural Conflict and the New State, 1921-1941*, London: Routledge.

- Mahoney, J. and D. Rueschemeyer (2003), *Comparative Historical Analysis in the Social Science*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Olson, W. (1993), "The New World Disorder: Governability and Development", in: *Gray Area Phenomena: Confronting New World Disorder*, M. G. Manwaring (ed.), Boulder: Westview Press.
- Potter, D. (2004), *State Responsibility, Sovereignty, and Failed States*, Available at: <https://www.adelaide.edu.au/apsa/docs_papers/Others/potter>.
- Rothberg, R. (2002), "The New Nature of Nation-State Failure", *The Washington Quarterly*, vol. 25, no. 3.
- Tibi, B. (1990), "The Simultaneity of The Unsimultaneous: Old Tribes and Imposed-Nation-States in The Modern Middle East", in: *Tribes and State Formation in the Middle East*, Ph. S. Khoury and J. Kostiner (eds.), University of California Press.
- Tikuisis, P. and D. Carment (2017), *Categorization of States beyond Strong and Weak*, Ottawa: Carleton University.